

زنی که بار نبودن را به دوش می‌کشد



ابراهیم عمران؛ آنچه فیلم «نبودنت» را قوام می‌بخشد؛ نوع نگاه فیلم‌نامه‌نویسان این‌کار به دو جنس زن و مرد است. نگاهی که برخلاف دیدگاهی است که در جامعه رواج دارد. اصولا در پیرامونمان وقتی زنی به هر دلیل تنها می‌شود؛ در معرض قضاوت‌های گوناگونی قرار می‌گیرد و چه بسا این داوری‌های نابجا، شاکله روح و روانش را خدشه‌دار می‌کند. کاوه سجادی حسینی و فیلم «نبودنت» در میان فیلم‌های امسال که به طرق مختلف وام‌دار ارگان و نهادهای مختلفی هستند؛ جایگاه خاصی دارد. بوی سفارشی‌سازی از آن نمی‌آید. فیلم در اتمسفری تلخ روایت می‌شود. مهاجرت، تنهایی و جوانی، سه مؤلفه اصلی کار هستند که در خرده‌روایت‌هایی به هم نزدیک می‌شوند. فیلم قصه دارد. حال در جاهایی آنچنان کدهایی شاید به مخاطب ندهد. تا نیم‌ساعت اول فیلم کمی پیچیدگی روایت دارد. اندکی خست به خرج می‌دهد تا داستان را به سرمنزل مقصود رهنمون کند. سه شخصیت زن فیلم هر یک در مشکلاتی غوطه‌ور هستند. مرضیه شوهرش را پنج

نگاهی به فیلم «تمساح خونی» به کارگردانی جواد عزتی

اصالت و عشق سینمایی

محمد تقی‌زاده؛ جواد عزتی پس از سال‌ها حضور در سینما در کسوت بازیگر و تبدیل‌شدن به یک ستاره محبوب در میان هواداران هنر مقيم، در نخستین اثر بلند سینمایی خود به سراغ ژانر کمدی و سنت‌ها و الگوهای امتحان پس‌داده مسیر حرفه‌ای خود در طنز رفته که حاصل آن اثری قابل قبول و تر و تمیز در گام نخست فیلم‌سازی‌اش است.

تماشاکران سینما، عزتی را با کمدی شناختند، اما انتخاب مسیره‌های امتحان پس‌داده و بازگشت به مسیر کمدی مسئله مهم دیگری است که عزتی با تیزهوشی آن را انتخاب و اجرا کرده است. ناگفته نماند جواد عزتی نیز مانند شمار زیادی از بازیگران طنز ایرانی به سراغ آثار جدی رفت. چنانچه بیشتر پروژه‌های سینمایی او در سال‌های اخیر در ژانر غیرکمدی بوده است.

علاوه بر حضور دوباره عزتی در ژانر کمدی، آنچه در «تمساح خونی» جلب توجه می‌کند، استفاده از الگوهای امتحان پس‌داده در طنز است که عزتی در آنها موفق بوده و حالا برای بازسازی و تکرار آن به صرافت افتاده است. در«تمساح خونی» شاهد بازگشت زوج بامزه سریال «دردسرهای عظیم» و سه دونگ سه دونگ» یعنی جواد عزتی و عباس جمشیدی هستیم، در سویی مقابل، عاشقانه عزتی و الناز حبیبی نیز در این فیلم تکرار شده تا زوج کمیک عزتی در «تمساح خونی» مانند سریال‌های تلویزیونی دهه نودی، عباس جمشیدی و زوج رمانتیک او الناز حبیبی باشد.

انتظار از پرورش یافتگان طرح «کاد» سیاسی

ادامه از صفحه اول
البته در نقل این خاطره یک اشتباه کردم؛ چون طرح کاد آن‌طور‌ها هم که گمان می‌کنیم، جمع جمع هم نشده است، فقط محل انجامش از دبیرستان‌ها به جاهای دیگر منتقل شده، یکی از این جاها، عرصه سیاست‌ورزی در کشور است. در همه دنیا، عرصه سیاست این‌طوری است که یک فرد از جوانی وارد احزاب و تشکل‌ها می‌شود و آنجا طی سال‌ها آموزش می‌بیند و رشد می‌کند و امتحان پس می‌دهد؛ تا جایی که در آن تشکیلات، به جایگاهی می‌رسد و مسئولیت‌هایی برعهده می‌گیرد. بعد وقتی به ایام انتخابات می‌رسد، این فرد به دلیل همین فعالیت‌ها، از آنجا که در جامعه شناخته شده، از طرف تشکیلات کاندیدایی ورود به مجلس می‌شود یا اگر کاندیدای مجلس هم نباشد، اگر حزب و تشکیلاتش برنده انتخابات شدند، مصدر مدیریت و کاری در اداره کشور می‌شود؛ یعنی افراد جای دیگر آموزش دیده‌اند و در حزب امتحان پس داده‌اند و حالا مثل یک تیم، قرار است در مسابقات کاد، به‌تازگی سخنگوی شورای نگهبان اعلام کرده که «با تأیید صلاحیت گروه جدیدی از داوطلبان نمایندگان مجلس، آمار نامزدها به حدود ۱۵ هزار نفر رسید»؛ اما در این زمینه تجربه خودم را بگویم. همه آنهایی که چه من را از نزدیک می‌شناسند و چه با دashedت‌هایم را خوانده‌اند، می‌دانند که من از معتقدان به حضور در انتخاباتم؛ اما همین من، وقتی از طرف کسانی که بالاخره پس از مدت‌ها بحث و جدل، کمی در تصمیم‌شان برای شرکت‌نکردن در انتخابات سست شده‌اند، مورد پرسش قرار می‌گیرم که «خب حالا مثلا به چه کسی رای می‌دهی؟» می‌مانم که چه نام‌هایی را بگویم؛ چون دو، سه نام بیشتر به ذهنم نمی‌رسد و از این ۱۵ هزار نفری که سخنگوی شورای نگهبان گفته، غیر از این دو، سه نفر، هیچ کسی را نمی‌شناسم. البته نه هیچ کسی، یکی، دو نام دیگر را هم می‌شناسم. یکی آن کسی که اشتهارش در امر سیاست، برمی‌گردد به کشیدهای که به گوش آن سرباز زد یا این یکی که بالاترین خدماتش در نمایندگی و بیکیری حقوق مردم، تلاش برای تصویب «قانون حجاب و عفاف» بود. باقی انکار قرار است برای آموزش سیاست‌ورزی، اگر رای آورند، به طرح کاد بروند که بعد چه شود. شاید خیلی که بشود، بشوند مثل آن یکی که حضورش در عرصه سیاست فقط به وقتی بازمی‌گردد که نور چشم معجزه هزاره سوم بود و بعد که از اریکه قدرت پایین آمد، مهم‌ترین فعالیت سیاسی‌اش همان شکستن تلویزیون دفتر روزنامه «شرق» بود. البته از پرورش یافتگان طرح کاد، انتظار بیشتر از این هم نمی‌رود.

موفقیت زوج جشمیدی و عزتی حاصل سال‌ها همکاری

این دو نفر و بده‌بستان‌های آنها در بازیگری بوده است؛ جمشیدی در سال ۱۳۷۹ تاتار خود را با کارگردانی جواد عزتی در نمایش «چنان دل کندم از دنیا» شروع کرد و پس از آن در سریال «سه دونگ سه دونگ» از شاهد احمدلو با یکدیگر هم‌بازی شدند. این اتفاق در خصوص حضور سعید آقاخانی از دیگر بازیگران «تمساح خونی» نیز اتفاق افتاده است و عزتی و آقاخانی تا پیش از این فیلم، در چهار پروژه نمایشی دیگر از فیلم جدی «یلوت» ساخته ابراهیم ابراهیمان تا «چهاردیواری» از سیروس مقدم و «کمربندها رو بنیدیم» از مهدی مظلومی با هم همکاری داشته‌اند. این شناخت و همکاری سالیان دراز بدون شک یکی از دلایل موفقیت فیلم اول جواد عزتی بوده به نحوی که «تمساح خونی» با وجود قرارگرفتن در میان فیلم‌اولی‌های امسال، از نظر سبقه و کسوت کارگردانی و حضور عوامل در سینما به هیچ وجه فیلم‌اولی محسوب نمی‌شود.

جواد عزتی در«تمساح خونی» بر خلاف برخی فیلم‌سازان نوظهور این سال‌های سینمای ایران، فیلم خود را فدای تکنیک و تکنولوژی‌های صوتی و بصری نگرده و بالعکس، این تمهیدات نوین دنیای جدید سینما را در خدمت فیلم خود گرفته و از تعریف‌کردن داستان به فرم کلاسیک خود ابایی نداشته و از سمت دیگر، در پرداخت شخصیت‌ها نیز تا جای امکان کم‌کاری نداشته است.

بهمن ۵۷ و آرمان برابری فرصت‌ها

ادامه از صفحه اول
گفتنی است قانون اساسی حتی به این نکته ظریف هم توجه دارد که محرومیت یک شهروند از دارایی موروثی خانوادگی یا دشواری دسترسی او به تسهیلات بانکی نباید مانع استفاده او از ایده‌های خلاقانه‌اش در میدان کارآفرینی و خلق ثروت شود.
اینک با نگاهی گذرا و سطحی به شرایط امروز جامعه می‌توان دریافت که آرمان‌های برابری جوانانه انقلابیون و دغدغه‌های هوشمندانه تدوین‌کنندگان قانون اساسی تا چه میزان مورد بی‌مهری و بی‌توجهی قرار گرفته‌است. درواقع می‌توان گفت ناآرامی‌های سال‌های نخست و سپس درگیرشدن در جنگی نابرابر با دشمنی که مورد حمایت قدرت‌های جهانی بود، مقدمات این کم‌توجهی و فراموشی را فراهم آورد و این فراموشی در سال‌های بعد نیز تداوم یافت. به‌این‌ترتیب نابرابری‌های آزاددهنده به‌ویژه نابرابری در میدان فرصت‌ها بار دیگر امکان بروز و ظهور پیدا کرد و جامعه در مسیری متفاوت با آرزوی انقلابیون آرمان‌گرای دهه ۵۰ پیش رفت.

هم‌روزه بسیاری از ناظران و کارشناسان دلسوز رشد سریع نابرابری‌ها و اختلاف شدید درآمد در جامعه را مانع بزرگ توسعه بلندمدت کشور و حتی سم مهلکی برای وحدت ملی می‌دانند. با این حال به باور نگارنده نابرابری در حوزه فرصت‌ها بسیار دردناک‌تر از معنی‌دارتر از دیگر مظاهر نابرابری است. نابرابری فرصت‌های آموزشی، نابرابری فرصت‌های شغلی و استخدامی، نابرابری از نظر واگذاری برخی اموال و دارایی‌ها از جمله نابرابری‌های سرنوشت‌ساز در جامعه امروز ایران بوده و هستند.

هرچند قانون اساسی ایجاد فرصت آموزش را بگمان را برای همه شهروندان جزء تکالیف دولت می‌داند، اما با اعمال محدودیت برای بودجه آموزش و پرورش شرایطی را فراهم آورد که در کنکور سال جاری در بین سه هزار رتبه اول سهم مرفه‌ترین دهک ۲۴۰ برابر محروم‌ترین دهک بود؛ نابرابری حیرت‌انگیزی که شاید در معدود جوامع اتفاق بیفتد. علاوه‌براین فرصت‌های آموزشی در سطوح بالا نیز گاه با نابرابری معنی‌داری تزیج می‌شود. به‌عنوان نمونه چند سال پیش معلوم شد

زنی که می‌داند پیرامونش چه می‌گذرد، پسری نوجوان در خانه دارد و همسایه‌ای که سر و گوشش می‌جنبید (همان پروانه). دلیذیری این فیلم‌نامه در آن است که نیم‌نگاهی به مشکلات جامعه آلوده‌مان دارد. بی‌آنکه در پی گل‌درشت نشان‌دادن آن باشد، زنی شوهرش نیست و فرار کرده است. حال که برگشته و به سبب آنکه پسر همسایه را نباورده، در خفا زندگی می‌کند. گاهی تکیه‌گашش مردی می‌شود که در همسایگی‌شان آرایشگاه دارد که پسرش در آن کار می‌کند و این مرد دورادور هوابشان را دارد و اینجاست که جنس مرد در این فیلم جایگاه ویژه‌ای می‌یابد. این مرد اگر هم دل‌داده باشد که المانی در فیلم این وجه را نشان نمی‌دهد؛ از این در وارد زندگی زن نمی‌شود. بهتان‌ها را به جان می‌خرد. نمی‌دانم فیلم‌نامه‌نویس یا فیلم‌نامه‌نویسان این کار آگاه بوده‌اند که چقدر کارشده این نقش را نوشته‌اند یا نه، که برای مخاطب، تخیلش را باز نگه دارند که هر فرضی را در ذهن پیروانند. این نگاه نگاهی است که گمشده این روزهای ماست. نگاهی بی‌چشم‌داشت برای جنس مقابل و این بار مردی که شاید به صرف کمک و رهایی زن از تنهایی موقتی، یاری‌رسانش باشد. سکانسی که امیر آقایی (احسان) از مرضیه می‌خواهد سوار ماشینش شود که او را برساند؛ بار سنگینی است که بر دوشش احساس می‌شود. نوع میمیک صورت آقایی و طرز ایستادنش هم گواهی می‌دهد بر این نوع کمک‌کردن. فیلم‌ساز با نخواستار یا نتوانست بیشت‌ر این کاراکتر را شناسنامه‌دار کند. معرفی خاصی از او به مخاطب نمی‌دهد. این مخاطب است که باید او را باور کند و در این بین معصومیت پنهان و دل‌دادگی مرضیه به همسرش نیز مؤید این باورپذیری می‌شود. حتی زمانی که مرضیه با آمدن پنهانی همسرش به خانه و شبی با او گذراندن که فرجامش بارداری ناخواسته‌ای می‌شود؛ همه نگاه‌ها به آرایشگر مورد نظر می‌رود. غافل از اینکه این دل‌دادگی حلال‌وار یک زن و شوهر بود و بس. ای کاش وجه هواداری این کاراکتر بیشتر پرورانده می‌شد. آن هم در جامعه‌ای که در این موارد معمولا قسم منفی کردار را بورپذیرتر است. فیلم «نبودنت» قصه‌ای است باورپذیر هرچند شاید ساده؛ ولی سینما جز قصه مگر معنایی دگر دارد؟ این کار را بگذاریم کنار سایر فیلم‌هایی که قصه‌گویی در آنها جایی نداشت. اگر همین سوبه قصه‌داشتن اثر را بنگریم؛ کار جدید سجادی حسینی، نمره قابل قبولی می‌گیرد. هرچند به حتم داستان فیلم‌نامه‌نویسان و کارگردان اثر این بابت نوع سوزه اگر بازتر می‌بود؛ برخی خرده‌روایت‌های دیگر هم مطرح می‌شد که کلیت کار ماناتر می‌شد. هر چه بود این «نبودنت» می‌ارزید به همه بودن‌های برخی فیلم‌های به ظاهر وجودداشته که در اصل بود و نبودشان توفیری برای مخاطب ندارد. «نبودنت» تا حدی جای سینمای مستقل که در این دوره مهجور واقع شد را پر کرد. بعید نیست جوازیی هم نصیبش شود. از فیلم‌نامه تا بازیگری. فرجام کلام آنکه این سوزه رنال بود. کمی دوروبرمان را بنگریم، شاید بهتر ببینیم و درست‌تر قضاوت کنیم تا هر نبودنی را منتصف به صفات نکوهیده نکنیم. که این پیام پنهان فیلم نیز جای واکاوی بسیار دارد.

قصه فیلم، قصه چندان جدید و تازه‌ای نیست و جواد عزتی سعی کرده در نحوه پرداخت داستانی و پرورش شخصیت‌ها، خلاقیت و نوآوری خود را بروز دهد. اینکه دو جوان سرخورده به بهانه رسیدن به آرزوهای سرکوب‌شده خود و عشق نافرجام‌شان دستت به قمار یا دزدی می‌زنند، داستان دوطخی تکراری است که عزتی با خلاقیت‌های خود جذاب و دیدنی‌اش کرده است. صحنه بازی با حضور شمار زیادی از بازیگران از کامبیز دیرباز و مهران غفوریان تا مهدی حسین‌نیا، هومن حاجی‌عبداللهی و کیومرث مرادی از درخشان‌ترین بخش‌های فیلم است که سعی شده با الگوهای سینمای روز دنیا از دكور و فیلم‌برداری تا مونتاژ و موسیقی به‌روز و جذاب جلوه کند.

اصالت سینما در کار اول جواد عزتی به شدت به چشم می‌آید. اصالتی که از اهمیت به قصه و شخصیت‌پردازی به دست آمده تا توجه به نوآوری‌های بصری و زیبایی‌شناسی هنری نیز تداوم پیدا کرده است تا علاوه بر اصالت، ششبق به سینما نیز تبلور چشم‌گیری در فیلم اول عزتی و موفقیت آن در جشنواره فیلم فجر داشته باشد. علاوه بر حضور در جشنواره، به نظر می‌رسد در اکران سال آینده نیز «تمساح خونی» از گزینه‌های اول اکران نوروز و جزء پرفروش‌ترین فیلم‌های سال ۱۴۰۳ سینمای ایران باشد. حضور خود عزتی در کنار فضای خلاقانه فیلم و همچنین ژانر کمدی و اکشن، همه و همه از جمله شاخصه‌هایی هستند که می‌توانند موجب پرفروش‌شدن و پرمخاطب‌شدن «تمساح خونی» به شرط زمان خوب اکران و

تبلیغات مناسب شوند.

«تمساح خونی» یک کمدی رمانتیک با یک کمدی اکشن است که با وجود نمره قبولی به عنوان کار اول جواد عزتی، دچار ضعف‌هایی نیز هست. صحنه‌های اکشن فیلم با اینکه از بسیاری از فیلم‌های سینمای ایران باکیفیت‌تر از آب درآمده اما به نظر می‌رسد قابل جرح و تعدیل است گویی فیلم‌ساز آن‌قدر جذب گروه بدلکاری با تجربه و کاربلد خود شده که فراموش کرده، حجم این صحنه‌ها در کلیت فیلم اضافی و زائد است. فیلم در حالی در فینال خود به بازی‌بودن اتفاقات و رخداد‌های خود اشاره می‌کند که هیچ اثری از بازی‌خوردن کاراکترها و به تناوب آن شوکه‌شدن تماشاگر وجود ندارد. به عبارتی روشن‌تر، پایان‌بندی فیلم با وجود اتفاقی که در فیلم‌نامه افتاده، می‌بایست تکان‌دهنده و شوکه‌کننده باشد. حال آنکه در اجرا، شاهد پایان‌ی عادی و معمولی هستیم به گونه‌ای که نه تنها از افشاگری‌ها و بازی‌خوردن‌ها جا نمی‌خوریم، بلکه بسیاری از لحظات جذاب و پرکشش ابتدایی فیلم نیز با پایان‌بندی ناقص و معمولی فیلم از دست‌رفته به نظر می‌رسد. بیراه نیست اگر پیشنهاد کنیم جواد عزتی برای نسخه عمومی و اکران فیلم دست‌نی به فیلم پایانی فیلم و به خصوص فینال آن بزند چراکه بی‌شک، یکی از عوامل فرد متفقا به طرפה‌العینی تماشاکار از فیلم و به طور کلی خوب‌بودن یک فیلم سینمایی، پایان‌بندی موفق و جذاب آن است.

یادداشت

از سودای سیم‌رغ تا محفلی برای فیلم‌های بد

احمد افروز، منتقد سینما؛ قرار است جشنواره فیلم فجر عصاره سینمای ایران و محلی برای رقابت فیلم‌های فاخر باشد تا عملکرد اهالی سینمای ایران به دیده نقد درآید و عیار آن سنجیده شود و گامی رو به جلو در توسعه هنر هفتم باشد اما آنچه در سال‌های اخیر شاهد هستیم چیزی جز افول رو به فزون سینما و فیلم‌های حاضر در جشنواره نیست. این در حالی است که پس از سال‌ها تجربه در برگزاری این جشنواره، نه در اجرا و برپایی، نه در انتخاب فیلم‌ها و نه در داوری آثار نتوانسته‌ایم در عیار یک جشنواره که داعیه بین‌المللی بودن دارد عمل کنیم.

برپایی جشنواره؛ می‌دانیم که برگزاری جشنواره چه مرارت‌هایی دارد اما اگر قرار است جشنواره فیلم فجر یک محفل بین‌المللی و یک دوره‌می بزرگ برای معرفی آثار سینمایی باشد پیش از هرچیزی می‌بایست شرایط برگزاری آن در شان نام و نشان آن باشد اما دریغ که هنوز نه از خانه جشنواره خبری است و نه رعایت آداب و اصول تشریفات در کلاس یک جشنواره انجام می‌شود. از بدیهه‌هایی مانند نصب بیلبردهای جشنواره که تازه در روزهای دوم و سوم انجام می‌شود تا برنامه‌ریزی‌هایی که اغلب جز خستگی برای حاضران باقی نمی‌گذارد. نکاتی که البته هر سال بیان می‌شود اما کماکان شاهد تداوم آنها هستیم.



هیئت انتخاب؛ با نگاهی به فیلم‌های حاضر در چهل‌ودومین جشنواره فیلم فجر این سؤال پیش می‌آید که اگر اینها فیلم‌های منتخب هیئت داوران هستند پس فیلم‌های انتخاب‌نشده چه شرایط اسفباری داشته‌اند؟ چگونه برخی از این فیلم‌ها برای حضور در جشنواره و سودای سیم‌رغ در نظر گرفته شده‌اند؟ در هیئت انتخاب چه نوع تفکر و چه تخصص‌هایی وجود دارد که این چنین انتخاب‌هایی داشته‌اند؟ اینکه بگویم می‌خواستیم برای تمام سلیقه‌ها و ژانرها حداقل یک فیلم وجود داشته باشد آبا توجیه مناسبی است برای حضور برخی از فیلم‌های درجه سه در جشنواره؟ آیا وقت و زمان مخاطبی که قرار است فیلمی در کلاس جشنواره ببیند اهمیت دارد؟ کافی بود تا هیئت انتخاب دقایقی در خانه جشنواره حضور می‌یافتند و نظرات منتقدان و اهالی رسانه و حضاران را می‌شنیدند. سینما چراغی است در افق یک جامعه که با به تصویر کشیدن مفاهیم بزرگ اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی می‌تواند در تعالی و توسعه یک کشور گام بردارد اما آیا فیلم‌های حاضر در جشنواره می‌توانند چنین ادعایی داشته باشند؟

هیئت داوری؛ در جشنواره امسال اتفاق جدیدی هم رخ داد و آن اینکه اعضای هیئت داوران روز هشتم جشنواره معرفی شدند یعنی زمانی که آرای خود را ارائه کرده بودند. سینما یک هنر عام است که هرکس نگاهی متفاوت به آن دارد. یکی از ویژگی‌های هر هنری مقبولیت عام است، همان چیزی که در سال‌های گذشته بخشی تحت عنوان آرای مردمی در جشنواره وجود داشت که از دوره چهارم، این بخش به دلایل نامعلوم حذف شد. اقدامی که بخش مهمی از ویژگی‌های مردمی‌بودن جشنواره را از بین برد.

پایان سخن؛ آنچه بیان شد بخشی از مصائبی است که بر جشنواره سینمایی ایران می‌رود و بیان اینها از سر دغدغه برای این هنر شریف است. سینما یک صنعت فرهنگی بزرگ است که می‌تواند جامعه‌ای را د مسیر رشد و تعالی قرار دهد. اعتبار و ارزش هر جشنواره‌ای بر محتوای آن و آثار حضورپافته در آن است. نباید با برخورد‌های سلیقه‌ای و مقررات غیرحرفه‌ای راه این محفل هنری را به بیراهه‌ای کشاند که نه اعتباری بر آن بماند و نه طغی از سینما، بدون شک روند موجود نه تنها خدمتی به سینما نمی‌کند بلکه بزرگان را به حاشیه می‌راند چیزی که دیگر به عیان می‌بینیم. اگر بناسط جشنواره فیلم فجر اردگاه و وترین سینمای ایران باشد بگذاریم این درخت ریشه‌دار در هوایی تازه نفسند، بگذاریم جشنواره فیلم فجر با شکوفایی خود عیاری باشد برای ریل‌گذاری یک سینمای خوب.

منازعه پارادایم‌ها

ادامه از صفحه اول
عطش برای این تغییر را می‌توان در سلسله اعتراضاتی که در سال‌های اخیر رخ داده ردیابی کرد. دست بر قضا مهم‌ترین تقاضا برای این تغییر در دولت سیزدهم با ریاست ابراهیم رئیسی رخ داده است. فردی که باور و انگیزه جدی برای تغییری هرچند اندک ندارد. اگر دولتی اصلاح‌طلب در کار بود، شاید حوادث ۱۴۰۱ را می‌توانستند به گردن آن ببندازند. اما از قضا اصلاح‌طلبان نه دولت داشتند، نه قدرت و نه هم‌زمنی لازم برای خلق توده‌های مردمی و حتی قادر به حمایت از مردم در تقاضای هم نشدند و ترس‌خورده و دست‌به‌عصا می‌رفتند تا از اندک موفقیت سیاسی خود صیانت بکنند. مهم‌تر از همه اینکه مطالبات مردم برای تغییر پارادایم هیچ زمینه دولتی و رسمی نداشت. این تغییر پارادایم نیز با مقاومت نهادهای رسمی روبه‌رو خاموش شد. اگر برای تبیین چگونگی تغییر پارادایم‌ها باز به سال ۱۳۷۶ بازگردیم، درخواستیم یافت مردم با اعتماد، امیدواری و استاعت از گفتمان اصلاح‌طلبان درصدد بودند پارادایم‌قابل‌قبول خود را به صحنه سیاست و جامعه بازگردانند. رویکردی سیاسی که با آینده‌گرگی، صبوری و امیدواری توامان شده بود و امر سیاسی، امر اجتماعی را تقویت کرد. شاید بتوان گفت سال ۱۳۷۶ یک تغییر پارادایمی رخ داد تا به سیاست‌های بازارمحور و سوداگرانه با تأسیس جامعه مدنی و قانون‌گرایی نه بگوید اما این تغییر پارادایم هم در درون نظام با مقاومت نهادهای رسمی و نظامی که در دوره هاشمی‌فرهنگیانی رشد کرده و اینک به قدرتی قابل توجه درآمده بودند، روبه‌رو شد. اگرچه این تغییر پارادایم ناکام ماند اما چون دولت در آن نقشی اساسی داشت، باور به اینکه دولتی دیگر- دولت‌احمدی‌نژاد- تغییری هرچند از منظری دیگر بدهد، وجود داشت اما در تلاش برای تغییر که از سوی مردم و با توان آنان صورت می‌گیرد، مقاومت و به ناکامی‌کشاندن آن تجوات سنگینی دارد. تلاش محتوم مردم برای تغییر، فضایی به وجود آورده است که دولت‌ها و نهادهای رسمی نمی‌توانند این فضاها را متاثر و دست‌کاری کنند. ممانعت از تغییر طبیعی و بهنگام پارادایم‌ها، پارادایم‌هایی ناقص و نامولد به وجود خواهد آورد که در کوتاه‌مدت جامعه را به سوی ورشکستگی سوق خواهد داد.